

پیامدهای ایرانی وضعیت آمریکا در عراق

contact@korosherfani.com

کوروش عرفانی

آیا دستگیری صدام شرایط عراق و منطقه را تغییر خواهد داد؟ تا حدی. در این شکی نیست اما پرسشی که باقی می ماند این است که تغییر در چه جهت و با چه شدتی؟ بنظر نمی رسد که وضعیت آمریکا در عراق با این دستگیری بهتر گردد، اما شانس قوی وجود دارد که موقعیت در این کشور بدتر شود. آخرین گزارشها حکایت از حضور بیش از پیش مردم در صحنه دارد و بنظر می رسد که جنگ چریکی به نوعی قیام مردمی پیوند می خورد. محاسبات اولیه آمریکا که بر اساس برداشتهای غلطی استوار بود این کشور را در شرایطی قرار داده است که هر اقدام جدیدی وضعیت را وخیم تر می کند. تلاش آمریکا برای رودرو قرار دادن عراقیها، با تشکیل پلیس محلی و در جهت کاهش تلفات نیروهای خود، خطر بروز یک جنگ داخلی را افزایش داده است. از سویی نیز پذیرش شکست، آغاز فروپاشی امپراطوری آمریکا خواهد بود. زیرا نباید فراموش کرد که پروژه ی ابتدایی آمریکا تبدیل عراق به کشوری بود که نفت، خاک، موقعیت جغرافیایی و نیروی انسانی آن به عنوان پایگاه اصلی ایالات متحده در منطقه ی خاورمیانه عمل کند. به هر روی، شرایط کنونی از این سناریوی تخیلی آمریکا بسیار دور است.

هر اقدام آمریکا به سان عامل جدید ی برای هر چه بدتر شدن اوضاع عمل می کند. مانند دستگیری و پخش تصاویر صدام که قرار بود آب سردی بر آتش داغ مقاومت عراقیها باشد و تبدیل به بادی شده که این آتش را بیشتر برافروخته کرد. وضعیت عراق و منطقه چه خواهد شد؟ این وضعیت جدید چه تاثیری بر ایران خواهد داشت؟ آیا آمریکا هنوز از حق انتخاب برخوردار است؟ گزینه های او چیست؟ در این مقاله به بررسی برخی فرضیه های در باره ی سوال های فوق خواهیم پرداخت

* *

بنظر می رسد که وضعیت فعلی و بعدی منطقه تابع سه گونه عوامل می باشد:

1. عوامل اجباری که ناشی از قانونمندیهای پدیده های از قبل شکل گرفته شده است،
2. عواملی که تابع تصمیماتی خواهد بود که درباره برخی موضوعات باید در آینده ی نه چندان دور اتخاذ شود
3. و سر انجام عواملی که که تنها بطور بالقوه حضور دارند و بنا به خواست و اراده ی عده ای می توانند فعال شوند.

1- عوامل اجباری تغییرات در آینده ی منطقه

در باره ی سری اول عوامل باید نخست به وضعیت آمریکا در عراق اشاره کنیم که بسیار دشوار و نامطمئن شده است. ایالات متحده اسیر محاسبات اشتباه خود شده است. اشتباهاتی که با گذشت هر روز هر چه بیشتر حالت غیر قابل جبران به خود می گیرد. اما در عراق چه می گذرد؟

در علوم اجتماعی يك الگوي تحلیلي وجود دارد که از آن به عنوان « چرخه ي تشدید انحراف»¹ نام مي برند. در این الگو پاسخ «نامناسب» به خشونت سبب تشدید فعالیت خشونتگر مي شود، این امر واکنش به خشونت را به نوبه ي خود قویتر مي کند. این دایره ي بسته به همین صورت ادامه مي یابد تا یا به بحران نهایی (انفجار) ختم شود و یا ورود يك پارامتر بیروني را موجب گردد. به نظر مي رسد که وضعیت نیروهاي آمریکا در عراق و عملیاتی که بر علیه آنها انجام مي شود در این چرخه گرفتار شده است. هر روز حملات به سربازان آمریکایی بیشتر مي شود، در مقابل، آنها بیرحمانه تر سرکوب مي کنند، سرکوب بیرحمانه خشم و نفرت بیشتر ایجاد کرده و انگیزه ي حملات وسیع تري مي شود، حملات وسیع تری پاسخ بي رحمانه تر را مي آفریند و ...

در این میان یا باید یکی از دو طرف کوتاه بیاید، یا کار به جای باریک مي کشد و یا اینکه نیروي سومي که از مشروعیت برخوردار باشد میان آنها واسطه شود. در حال حاضر حالت نخست به دلیل منطق دروني « چرخه ي تشدید انحراف» ناممکن است. حالت دوم محتمل ترین امکان به نظر مي رسد. حالت سوم در حال حاضر و در کوتاه مدت ناممکن است اما با بروز حالت دوم، زمینه ي عملی حضور آن فراهم مي شود.

بر این اساس احتمال مي رود که وضعیت عراق به جایی خواهد رسید که موقعیت های افراطی و غیر قابل تصور به وقوع بپیوندد. این امر برای آمریکا بسیار فاجعه انگیز خواهد بود اما باید پرسید که آیا راه گریزی وجود دارد ؟

آمریکا دریافته است که حکم رانی بر يك کشور با زور نظامی کاریست پرهزینه و ظاهراً بی «فایده». برخلاف اسرائیل که با اتکاء به باورهای ایدئولوژیک خود چنین حالتی را نزدیک به پنجاه سال است در سرزمینهای اشغالی بر علیه فلسطینیان ادامه داده است، ارتش فاقد ایدئولوژی آمریکا چنین توانی را در خود نمی بیند. هر چند که اسرائیل کارشناسان، مشاوران و حتی نظامیان خود را به عراق گسیل داشته تا باصطلاح برای نابود سازی مقاومت عراق به نظامیان آمریکا یاری رسانند، اما بعید به نظر مي رسد که پراگماتیسم آمریکایی که بر سیاست ایالات متحده حاکم است بپذیرد که آمریکا خود را درگیر چندین و چند سال اشغالگری نظامی پر تلفات و پرهزینه از نوع فرسایشی در عراق کند. بخصوص در شرایطی که نارضایتی عمومی در داخل آمریکا نیز رو به اوج گیری است.

فراموش نکنیم که آمریکا قبلاً در ویتنام و در سومالی نیز چنین موقعیتی را تجربه کرده است. با علنی شدن شکست نظامی آمریکا در عراق – که شکل و زمان آن می تواند متغیر باشد-، يك راه حل بین المللی در این کشور مطرح خواهد شد و آمریکا به بهای نجات نفرت و آبروی خود خواهد پذیرفت که این راه حل بین المللی کنترل اوضاع را در عراق بدست گیرد. تا این جابجایی صورت گیرد عراق ممکن است تا مدتی دستخوش آشوب و نوعی جنگ داخلی شود. موقعیت فعلی آمریکا در عراق قبل از هر کس خوشایند جمهوری اسلامی می باشد. رژیم ایران که می دانست ایالات متحده فقط برای عراق به منطقه لشکر کشی نکرده از همان ابتدا تمام امکانات و قوای خود را به کار گرفت که نیروهای آمریکا را در عراق زمین گیر کرده و خطر را کاهش دهد. در این باره البته دست رژیم تا حدی باز بود، زیرا ارتش چند هزار نفری مجلس اعلاي انقلاب اسلامی عراق (سپاه بدر) را در اختیار داشت و هم خیل پناهندگان و فعالان شیعه عراق را که سالها از حیث مادی و فکری پرورانده بود.

در این میان مقاومت سرسختانه ي سنی ها (واقع در مثلث معروف بغداد، تکریت و فلوجا) برای فلج کردن نیروهای آمریکایی کافی بود و رژیم تنها از بخش کوچکی از نیروهای خود در عراق سود جست. لیکن کلیه ي بخش ها ي شیعه نشین عراق شاهد حضور روحانیون و نیروهای افراطی مذهبی بود که یا بطور مستقیم از ایران می آمدند و یا زیر نظر ایران فعالیت می کردند. این نیروها در حال حاضر و زیر چشم بریتانیا، حلقه ي نا پیدای يك محاصره را به دور نیروهای آمریکایی در عراق کشیده اند و درموقع خود وارد عمل خواهند شد. هر چند که این نیروهای افراطی، به دلیل نفرت عمومی مردم عراق از رژیم ایران، چندان زیاد نیستند اما قدرت مخرب آنها بخصوص در زمینه تحریک گری قابل چشم پوشی نیست.

¹ Deviance amplification

هدف عمده ی رژیم ایران در عراق این است که با استفاده از یک قدرت نمایی جدی آمریکا را وادار کند تا استراتژی از قبل طراحی شده ی خود برای منطقه را رها کند. این خواست رژیم در ظاهر امر به سوی برآورده شدن پیش می رود. موقعیت آمریکا در عراق آن قدر شکننده شده است که قابل پیش بینی است ایالات متحده در جستجوی راه حل مناسبی برای سپردن عراق به عراقیها باشد. اما با این همه، در این رابطه دو موضوع پایه ای را نباید از ذهن دور داشت: نخست اهمیت درازمدت حضور نظامی در منطقه برای آمریکا در جهت کنترل منابع نفت خلیج فارس و تامین امنیت اسرائیل از نزدیک است. ایالات متحده به عنوان کشوری که برای بحرانهای داخلی خود راه حل بیرونی می جوید نمی تواند با قبول چیزی به نام «شکست در عراق» بر دامنه ی بحرانهای خود بیافزاید. منطق عملی ایجاب می کند که آمریکا راه حلی بیابد که هم او را از کندوی عراق نجات دهد و هم سبب آن نشود که پای آمریکا از منطقه بریده شود.

دوم اینکه ایالات متحده برای چنین منظوری و در جهت عدم تشجیع اعراب بر علیه اسرائیل، باید ظاهر قضیه را حفظ کند و بیرون کشیدن خود از عراق را به «طبیعی» ترین شکل ممکن برنامه ریزی کند. در این باره به نظر می رسد که سپردن مسولیت فوق به حزب دموکرات آمریکا قالب مناسبی باشد. از این روی قابل پیش بینی است که برنده ی لازم انتخابات آتی ریاست جمهوری ایالات متحده دموکراتها باشند.

از مجموع این دو سخن این فرضیه مطرح می شود که: « ضرورت خروج نظامی آمریکا از عراق در افکار عمومی به تدریج جا بیافتد و سپس به طبیعی ترین شکل خود توسط دولت جدید آمریکا پس از انتخابات آینده ریاست جمهوری عملی شود.» اشکال عملی این فرضیه دور بودن زمان انتخابات (حدود یازده ماه دیگر در نوامبر 2004) و اوج گیری نبردها در عراق است که ممکن است حتی این سناریو «خروج آبرومندانه» را نیز زیر سؤال ببرد. قضاوت برای این موضوع نیاز به قدری زمان و سیر تحولات در عراق دارد.

اما چگونه آمریکا تلاش خواهد کرد که به هر روی منافع درازمدت خود در منطقه را حفظ کند؟

2- عوامل وابسته به تصمیمات قابل اتخاذ

در این باره ایالات متحده باید اقداماتی را صورت دهد که توازن استراتژیک مورد نظر او را در خاورمیانه تامین کند و شکست در عراق را تا حدی جبران نماید. برای این منظور در دسر اصلی آمریکا در منطقه حکومتهای ناهمساز مانند سوریه و جمهوری اسلامی می باشند. هر چند که اسرائیل مایل است برای این منظور آمریکا را نخست به سمت سوریه بکشاند اما برای ایالات متحده عامل مهمتر و سنگین وزن تری لازم است تا ناکامی عراق را جبران سازد. برای این منظور ایران مهره ی مناسب تری به نظر می رسد. درباره سوریه دولت بوش در روزهای گذشته برخی از تحریم ها را به عنوان ابزار وارد ساختن فشار مطرح کرد. اما درباره ی ایران دو سناریو قابل پیش بینی است:

1- سناریو به تغییر واداشتن رژیم جمهوری اسلامی.

2- سازش ایران و آمریکا و تبدیل ایران به متحد منطقه ای

سناریو نخست از زمان مطرح ساختن ایران در « محور شرارت» در دستور کار دولت آمریکا بوده است. جرج بوش در سفر ماه گذشته خود به بریتانیا پرده از استراتژی دراز مدت ایالات متحده در منطقه خاورمیانه برداشت و صحبت از « دموکراتیزاسیون خاورمیانه» کرد. در مقابل اسلام رادیکال در این منطقه، آمریکا حاضر شده است که یک اسلام توأم با «دمکراسی» - به تعبیر آمریکایی آن - در کشورهای اسلامی مستقر شود تا از این طریق وجه ستیزه جوی اسلام

گرایي کنوني نسبت به آمریکا و جبهه اي که اين کشور نمايندگي مي کند، کاهش يابد. براي آمریکا اندونزي مثال موفقي از ترکيب اسلام و دمکراسي است. ايران يکي از اصلي ترين اهداف اين استراتژي است. آمریکا مایل است رژیم حاکم بر ايران را به سمت نوعي اسلام هماهنگ با مقتضيات جديد ژئوپولتيک امروز منطقه هدايت کند. يعني برقراري روابط عادي با آمریکا، برقراري رابطه با اسرائيل، پذيرش ادغام در اقتصاد جهاني و رعايت حداقل هاي بين المللي در زمينه ي حقوق بشر. اما مشکل عملي اين سناريو اين است که بافت اجتماعي و مذهبي حاکمان جمهوري اسلامي اجازه ي پياده شدن اين طرح را به آن نمي دهد، حتي با علم بر اينکه رژیم کنوني ايران در صورت نشان دادن پاره اي نرمش ها و قبول معيارها و تامين شرايط فوق مي تواند بقاي دراز مدت خود را با تغييرات شکلي تامين کند. چيزي که اصلاح طلبان دولتي در محافل خصوصي به جناح راست مي گویند تا او را راضي کنند که از خر شيطان پايين بيايد و با پذيرش برخي عقب نشيني ها و نرمش ها، باقي ماندن رژیم را در دراز مدت تضمين کنند.

اما رژیم پر از تضاد جمهوري اسلامي در نهادهاي اصلي و حياتي خود قادر به انجام چنين تغييراتي نيست، زيرا چنين کاري نه در توان عملي ساختارهاي حاکم است و نه در گستره ي فهم اجتماعي-سياسي نيروهايي که اين نهادهاي قدرت را در اختيار دارند. به همين دليل نيز نوعي بن بست ميان ايران و ايالات متحده بوجود آمده است که فعلا و تا زماني که تغييری کيفي روي ندهد، بطور ناخواسته قابل حل نيست. نه ايالات متحده مي تواند بدون فراهم ساختن شرايط فروپاشي رژیم تغييرات مطلوب خود را در ساختار جمهوري اسلامي پديد آورد و نه رژیم قادر است اين تغييرات را بدون تسريع فروپاشي خود عملي کند. از اين موقعيت مي توانيم به عنوان «**فروپاشي ناگزير رژیم**» نام ببريم.

چنين الگويي از نابودي رژیم در ظاهر تابع اراده ي اپوزيسون و مبارزين داخل و خارج از کشور نيست و تنها از ذات ناهم نشين ساختار قدرت از يکسو و ملزومات پيشرفت استراتژي آمریکا در منطقه برمي خيزد. اما اين فقط ظاهر قضيه است. منتسکيو مي گوید : « اگر دولت بزرگ و قدرتمندي به خاطر شکست در يك نبرد به نابودي کشيده مي شود به اين خاطر است که وقت نابودي آن دولت فراهم رسیده بود و نبرد تنها بهانه اي براي آن است.²» بر اين اساس نيز بايد گفت اگر تضاد ميان توان رژیم و خواست ايالات متحده زمينه فروپاشي جمهوري اسلامي را فراهم مي کند به اين خاطر است که بستر فروپاشي رژیم بطور عام فراهم است و به بهانه اي مناسب نياز است تا اين مهم روي دهد.

اگر احتمال بالا را نزديک به واقعيت بدانيم به اين نتيجه گيري مي رسيم که براي مخالفان رژیم شرايطي بسيار مستعد و مناسب بوجود آمده است که مي توانند زيرکانه و هوشمندانه از آن بهره ببرند. شرايطي که اجازه مي دهد **فروپاشي محتمل** را به سوي **سرنگوني حتمي** بکشانند. آمریکا شق نخست را پيش بيني کرده و حتي براي آن کسب آمادگي مي کند اما به مورد دوم چندان تمايل ندارد، بخصوص اگر اين امر از جانب نيروهاي رادیکال انجام شود و نتيجه ي آن انجام تغييرات بنيادي در ساختارهاي سياسي، اقتصادي و اجتماعي ايران فردا باشد. اما حتي در همين حد هم که آمریکا در مسير عملکرد خود، فروپاشي ناخواسته رژیم را باعث مي شود برخي از موانع به عنوان حافظان خواسته يا ناخواسته نظام عمل مي کنند :

- 1) تمايل کشورهای اروپايي به حفظ رژیم در جهت مقابله با سيادت آمریکا در منطقه ي خاورميانه
- 2) عدم تمايل کشورهای مصرف کننده ي نفت خاورميانه به افتادن کنترل منابع نفتي به دست حکومتهاي دست نشانده ي ايالات متحده
- 3) مخالفت جناحهاي اصلاح طلب داخل و خارج از کشور که مي دانند روياروي جناح راست رژیم و آمریکا در نهايت به فروپاشي «کل» رژیم خواهد انجاميد.

اين موانع، اگر به ساير موارد اشاره نکنيم، به اضافه ي وخامت اوضاع عراق، آنچنان که در بالا توصيف کرديم، سبب شده است که آمریکا، تا حدي به سمت سناريو دوم (سازش با رژیم)

² :Montesquieu, La grandeur et la décadence des Romains, Chp.18 ; o.c.t.II, p.173.

رانده شود. در این میان، در وحشت از گسترش بحران عراق، پراگماتیسم حاکم بر دولت ایالات متحده و چراغ سبزه‌های داده شده از جانب مقامات جمهوری اسلامی به مناسبت‌های مختلف (بخصوص درباره ی پرونده هسته ای) این ایده را نزد مقامات واشنگتن تقویت کرده است که در نهایت، رژیم بی هویتی مانند جمهوری اسلامی، اگر مجبور به تغییرات متناقض با ذاتش نشود، قادر است با برخی از تغییرات درون‌زا تبدیل به رژیمی مناسب برای تامین خواسته‌های ایالات متحده در منطقه شود و به قولی، نقش ژاندارم منطقه را به نیابت از آمریکا در قبال کشورهای عرب خلیج فارس ایفاء کند. برخی از جناح‌های رژیم، که در مذاکرات پشت رده با آمریکاییان نیز فعال بوده اند، در این راستا در حال سازماندهی انتخابات دوره ی هفتم مجلس شورای اسلامی هستند. بازآرایش اصلاح طلبان در نهادهای قدرت و دور ساختن برخی از چهره های غیر قابل نگهداری راست افراطی از جلوی صحنه سیاست در این باره پیش بینی شده است. هدف از این تغییرات برنامه ریزی شده، که پرونده هسته ای ایران را نیز شامل می شود، تطابق شکلی حکومت با همزیستی جدیدی است که رژیم امیدوار است آمریکا با آن موافقت کند و یا در سایه ی تروریسم تخریب گر جمهوری اسلامی، به پذیرش آن مجبور شود.

در این میان بدیهی است که آمریکا به سهم خود بخواهد موانع اجرایی هر یک از این دو سناریو ممکن برای رژیم ایران را از سر راه بردارد.

از جمله موانع سناریوی نخست (به تغییر واداشتن رژیم)، حضور فعال نیروهای رادیکال، مستقل و ملی است که ترجیح می دهند به جای حرکت در مسیر خواسته‌های دولتهای بیگانه، در جهت حفظ منافع مردم ایران عمل کنند. آمریکا می داند که برای به تغییرکنشاندن رژیم جمهور اسلامی به سمت یک حکومت شبه دست نشانده نمی تواند روی نیروهای مردمی، ملی و مستقل حساب کند. مطلوب آمریکا نیروهایی هستند که بابت اندکی پول و یا وعده ی قدرت و ثروت حاضرند خود و وطنشان را تقدیم بیگانه کنند. به همین خاطر است که اخیراً در اغلب رسانه های فارسی زبان خارج از کشور و بخصوص در رادیو و تلویزیون‌هایی که از آمریکا پخش می شوند، اقدام به نوعی پاکسازی به راه افتاده است. در هفته های گذشته تعدادی از برنامه سازان مستقل و غیر وابسته، به بهانه های مختلف، توسط مدیرتهای این رسانه ها اخراج و یا دچار قطع برنامه شده اند. اغلب این مدیرتها امیدوارند از طریق کنار گذاشتن شخصیت‌های آزادیخواه و مردم گرا، از قول‌های کمک مالی آمریکا برخوردار شوند. هدف این جریان از میان بردن صداهای ناهماهنگ با خط «ارباب بزرگ» است تا تمام کنسرت رسانه های ایرانی، آهنگ دیکته شده را بنوازند. عوامل جمهوری اسلامی نیز به طور فعال در خارج از کشور با این جریان همکاری دارند.

از جانب دیگر آمریکا مایل است که نیروهایی مانند مجاهدین و یا کردهای مبارز ایرانی حاضر در خاک عراق دیگر به عنوان یک نیروی سیاسی مستقل مطرح نباشند و برای حفظ بقای خود حاضر به همکاری شوند. هدف آمریکاییان آن است که از این طریق بتوانند کنترل کامل پارامترهای برخورد با رژیم ایران را داشته باشند؛ یا برای تغییر آن و یا برای سازش با آن. در حالت اول آمریکا می خواهد، در صورت رفتن رژیم به سمت فروپاشی ناگزیر، در مطرح ساختن و جا انداختن آلترناتیو مطلوبش با مشکلی برخورد نکند. برای سناریو سازش نیز آمریکا مایل است که جامعه ی ایرانیان و بخصوص مخالفان رژیم، این مصالحه تاریخی را همچون «شوکی آرام» و با «مقاومتی از قبل تضعیف شده» بپذیرا شود. کاری که رادیو فردا در انجام آن سخت کوشاست. در این راستاست که خفه کردن صداهای ناموزون در رسانه های ایرانی و تضعیف نیروهای مردم گرا در اروپا، آمریکا و در عراق قابل فهم به نظر می رسد.

پس در می یابیم که مجموعه دو سری عواملی که از آن یاد کردیم یعنی **عوامل از قبیل شکل گرفته شده و عوامل ناشی از تصمیمات آتی** دو سناریو را برای آینده ی ایران بیش از سایر حالات قابل تصور می کنند:

1- به تغییر کنشاندن رژیم جمهوری اسلامی توسط اراده ی آمریکا و در صورت فروپاشی جایگزینی آن با یک حکومت دست نشانده

2- سازش میان آمریکا و جمهوری اسلامی و تضمین بقای رژیم به عنوان ژاندارم، متحد و حافظ منافع ایالات متحده در منطقه

اگر از تعارفات بگذریم و بخواهیم با تکیه بر مستندات و واقع‌گرایانه سخن بگوییم باید بگوییم یکی از این سناریوها بد و دیگری بدتر است. آیا این آینده‌ای است که بعد از بیست و پنج سال زجر و قتل و استبداد رژیم اسلامی باید نصیب ایرانیان شود؟

3- عوامل بالقوه موجود که می‌توانند فعال شوند

برای نیروهای مردمی مخالف رژیم جمهوری اسلامی هیچ یک از این دو سناریو قابل قبول نیست. اما نباید فراموش کرد که دولت ایالات متحده - اعم از جمهوریخواهان یا دموکراتها - به دنبال حفظ و گسترش منافع خود است. این طبیعی است که آمریکا به دنبال سناریویی باشد که بدور از ارزشهای و دل‌مشغولی‌های ما براساس محاسبات لوبی‌ها و کمپانی‌های بزرگ آمریکایی باشد. نیش عقرب نه از روی کین است - اقتضای طبیعتش این است.

به همین خاطر اگر قرار است ما به عنوان ایرانیان مردم دوست و میهن دوست کاری برای تغییر این دو سناریوی ناخوشایند بکنیم چاره‌ی کار شاید این نباشد که برویم و از آمریکا بخواهیم در یک تصمیم «غیر عقلایی»، منافع ما و مردم ما را بر منافع لوبی‌ها و کمپانی‌ها ترجیح دهد. چنین اندیشه‌ای از خامی و ناآگاهی نشأت می‌گیرد. **راهی اگر باقی است و باید بدان پردازیم، روی آوردن به خودمان، توانمان و باورمان به حقانیت منافع مردم مظلوم و غارت شده‌ی ایران است.** ایمان به اینکه این ملت شریف حق دارد عده‌ای خدمتگزار داشته باشد که بدون ترس و سازش و مسامحه و در جهت دفاع از منافع او از هیچ فداکاری و کوششی کوتاهی نخواهند کرد.

در اینجا به سری سوم عوامل برمی‌گردیم. یعنی عواملی که به طور بالقوه وجود دارد اما نیازمند آن هستند که عده‌ای آنها را فعال کنند. یگانه عاملی که می‌تواند همه سناریوهای بالا و سرنوشت همه ایرانیان را در داخل و خارج از ایران عوض کند نه **کوششهای کمی و شکلی** بلکه **حرکتهای کیفی و زیربنایی** است. در یک کلام تنها راه خروج از این بن‌بست تیره و تاریک و فقط و فقط سازماندهی عملی **نیروی لایزال مردم** است. انرژی و وقت و توجه ما باید روی این نکته متمرکز شود که چگونه می‌توانیم نیروهای اجتماعی معترض خفته را بیدار کنیم و به میدان آوریم. چگونه قشرهای مسخ شده ملت را به خود آورده و افق زندگی متفاوتی را به آنها نشان دهیم. تا زمانی که اپوزیسیون تشکیلاتی و فعالان سیاسی در چنبره‌ی راهکارهای شکلی، صرفاً نظری و تکراری گذشته گرفتارند، اتفاقی نخواهد افتاد و آمریکا و اروپا و رژیم بر بالای سر ما آن می‌کنند که در طول یک ربع قرن گذشته کرده‌اند. باید شاخص‌های و معیارهای مبارزاتی خود را عوض کنیم و به جای جستجوی بیهوده‌ی حمایت و پشتیبانی نزد غارتگران مردم ایران، به نیروی مردم مراجعه کنیم. باید راههای بسیج ایرانیان در خارج از کشور و سپس انتقال این موج آزادی‌طلبی به داخل کشور را پیدا کنیم. باید در شیوه‌های مبارزاتی خود تغییراتی اساسی ایجاد کنیم. باید مبارزه‌گری نوینی را ابداع کنیم.

از آه و ناله و زاری کردن و اطلاعیه پشت اطلاعیه دادن چیزی بدست نمی‌آید، باید ایمان بیاوریم که **قدرت بی‌پایان مردم یگانه راه نجات ایران و ایرانیان** است. اگر مردم عراق امروز به خود آمده‌اند و قویترین ارتش جهان را به مرز شکست و فرار کشانده‌اند، ما مردم ایران نیز قادر خواهیم بود رژیم پושالی و ورشکسته‌ی جمهوری اسلامی را جارو کنیم و آب پاک‌ی بر دست همه کسانی بریزیم که از حالا مهره‌ی خود را برای انتخابات ریاست جمهوری آینده رژیم آماده می‌کنند.

تنها کافی است که از سوراخ‌های تنگ فکری خود که گذر دو دهه بی‌عملی به آن تار عنکبوت انفعال بسته است بیرون آییم، نفرت و حسادت و تنگ‌چشمی و خودخواهی‌ها را کنار بگذاریم و هر کدامان در دیگری، نه یک دشمن و رقیب، که یک یار و همصدا ببینیم. تا ما از استبداد فکری خود آزاد نشویم از استبداد حاکمیت‌رها نخواهیم شد. تا عقب ماندگی سیاسی فردی خود را درمان نکنیم عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه مان نیز درمان نمی‌شود. تا با هم ارتباط برقرار نکنیم قربانی انزوا و جدا افتادگی‌هایمان باقی خواهیم ماند. راز پیروزی در درک ضرورت تماس سالم و سازنده با یکدیگر بر اساس احترام به عقاید دیگری

است. قهر و تنبلی و فرار از یکدیگر و انتقاد کور و تخطئه و تقصیر را بر گردن دیگری انداختن هیچ نتیجه ای به بار نخواهد آورد. باید به دنبال گسترش فرهنگ برخورد سازنده باشیم. در خارج از کشور، هر یک از فعالان سیاسی باید در جهت همسویی نیروهای گوناگون با هم تلاش کند و در داخل نیز هر فعال سیاسی باید نیروهای معترض اجتماعی-دانشجویان، کارگران، فرهنگیان، بیکاران- را به هم نزدیک سازد. اپوزیسیون ایرانی باید هشیارانه و مسئولانه مراقب سرنوشت هزاران رزمنده ی مجاهد و کرد حاضر در خاک عراق باشد و بداند که کمترین کوتاهی در این باره، **آغاز قلع و قمع کل نیروهای ضد رژیم در سراسر دنیا خواهد بود.** در سایه ی دلسوزی برای یکدیگر، در سایه ی گفتگو و همدلی، بی شک راه نزدیک شدن سیاسی به هم را خواهیم یافت.

نتیجه گیری :

تشکیل یک **جبهه دمکراتیک فراگیر** متشکل از کلیه جبهه ها و نیروهای تغییر طلب همسو و دموکرات پاسخی است برای پرکردن خلاء سیاسی که به رژیم اجازه می دهد جنبش فاقد مدیریت مردم را سرکوب کند و مدعی شود جایگزینی برایش وجود ندارد، خلایقی که به اروپا اجازه می دهد به رژیم به عنوان یگانه مخاطب ایرانی نگاه کند و به آمریکا اجازه می دهد که همه ی سناریوهای غیر ملی و غیر مردمی را جزو گزینه های خود منظور دارد. وجود یک جایگزین دمکراتیک که از حمایت وسیع ایرانیان برخوردار باشد این امکان را فراهم می سازد که مردم ما با **برنامه ای مشخص و چشم اندازی روشن** و امیدوار کننده پای به صحنه ی مبارزات اجتماعی و سیاسی بگذارند.

امروز باید از همه ابتکارات (تجمع، اتحاد، فراخوان، گردهم آیی ، کنگره و ...) حمایت کرد، اما در همه آنها باید یادآوری کرده که راه حل به تنهایی نزد هیچ شخصیت و تشکلی نیست. **راه حل خروج از بن بست کنونی ایران نزد خرد جمعی ایرانیان است** و این خرد نیاز به یک محمل مادی دارد و آن همانا یک **جبهه دمکراتیک فراگیر** به گسترده ترین شکل خود است تا همه ی نیروهای آزاده، تغییر طلب و مردم گرا دور هم جمع شده و با همدلی و همفکری راهکارهای مناسب را برای پیشبرد مبارزه و به ثمر رساندن آن بیابند.

حساسیت شرایط به حدی است که درنگ جایز نیست. اگر از این موقعیت که فصل تغییر در ایران خود را نشان می دهد استفاده کنیم می توانیم میوه ی آزادی را بچینیم و در غیر این صورت، اگر باز به خاطر سستی، انفعال و بی برنامگی خود این فرصت نیز از دست رود، این بار باید پذیرای چند دهه ابر سیاه بر آسمان میهنمان باشیم.

نسل جوان ایرانی در داخل کشور باید بداند که همه چیز متعلق به اوست اگر بخواهد و هیچ چیز از آن او نیست اگر حقش را نگیرد. میهن ما به چهارراه سرنوشت خود رسیده است باید تصمیم بگیریم که چه راهی را باید در پیش گیرد. راه سیاهی و استبداد، راه نوکری بیگانه، راه قضا و تقدیر و یا راه روشن پیشرفت و تعالی. انتخاب با ماست.

تاریخ و هر جامعه ی قانونمندیهای خاص خود را دارند. اگر آنها را بشناسیم و بکار بگیریم می توانیم سرنوشت ملی خود را آنگونه که اراده کرده ایم رقم بزنیم و در غیر این صورت، تاریخی که دیگران رقم زده اند به ما تحمیل خواهد شد. دو روز پیش خبری اطلاع می داد که «55 درصد از زنان استان گلستان دچار اختلالات روانی هستند».³ از خود پرسیم تا 100 درصد چقدر فرصت باقی است ؟

* *

³ http://web.peykeiran.com/net_iran/irnewsbodyM.aspx?ID=9978